بحثی پیرامون خصوصی سازی فراگیر

پیرو طرح خصوصی‏سازی فراگیر که در شماره مهرماه 76"نامه اتاق‏ بازرگانی‏"چاپ شد،مقاله‏ای از آقای عبد الحمید سروش عضو هیأت علمی‏ مرکز آموزش دولتی ایران به دفتر مجله رسید که حاوی نکات جالبی است‏ که عینا بشرح زیر از نظر خوانندگان می‏گذرد.

ریشه‏های طرح آقای خاموشی در واقع نظریه‏ایست که‏ در اواخر قرن نوزدهم مطرح شد،ولی در آن زمان کسی به‏ آن توجه ننمود.براساس این نظریه بایستی نظام‏ سرمایه‏داری را تمیزه نمود تا ضمن از بین بردن‏ انحصارات‏"و همه سرمایه‏دار نمودن‏"جامعه،زمینه‏های‏" رقابت سالم‏"را که در شرایط انحصارات دولتی و خصوصی‏ به وجود نمی‏آید،فراهم‏آورد.

بنابراین دیدگاه فوق در کالبد خود رویگردهای برابر طلبانه و متمایل به عدالت اجتماعی را پرورش می‏داد.

اما همگام با حرکت‏"مقررات‏زدایی‏"" Deregulation " در آمریکا و انگلیس،برخی از پیشگامان لیبرالیسم‏ اقتصادی ضمن استفاده‏"عوام‏فریبانه‏"از این دیدگاه،طرح‏ "انتقال سهام موسسات صنعتی و تجاری دولت به عامه‏ مردم‏"را مطرح نمودند.و با این‏که نمی‏دانستند حرکت نظام‏ "سرمایه‏داری لجام‏گسیخته‏"،علیه انحصارات دولتی و "فربه شدن قدرتهای عمومی‏"،تنها برای ایجاد جامعه‏ایست که در آن دولت،به بهانه کاهش کسر بودجه‏ هر فعالیتی را که بوی‏"رسالت منافع عمومی‏"می‏دهد به‏ کنار بگذارد،و در این راستا آنقدر پیش برود که تمام‏ مالکیتهای خود را به بخش خصوصی بسپارد،و آنها با وجودی که می‏دانستند هدف سرمایه‏داری ایجاد جامعه‏ ایست که انحصارات دولتی به انحصارات و شبه انحصارات‏ بخش خصوصی بدل شده و دولت نهایتا به نقش پلیسی و ژاندارمی و حفاظت از سرمایه‏های ناشی زا رانت سیاسی و اقتصادی اکتفا نماید،آمدند و بحث‏"سهامداران مردمی‏"را مطرح کردند.تا بدین ترتیب:

-از یک سو تنشهای اجتماعی ناشی از خصوصی‏سازی را که به طور خودکار اخراج وسیع کارکنان را نیز به همراه دارد- کاهش دهند،و از سوی دیگر کمبود نقدینگی-حتی در بورسهای بزرگ دنیا-را با جمع‏آوری پس‏انداز مردم جبران‏ نمایند.

بدین ترتیب این احساس کاذب را به مردم کوچه و بازار بدهند که‏"از این به بعد شما هم در کنار برنارد تپی و پی‏یر موسی،1صاحب سهام بانکهای بزرگ‏"پاری‏با"و سوسیته جنرال‏2هستید!و می‏توانید ثروتمند و سرمایه‏دار شوید"و بدین‏ترتیب بود که برای خصوصی‏ سازی شرکت تلفن انگلیس و صنایع میلیونها سهم به‏ مردم فروخته شد.

بدون تردید خصوصی‏سازی از طریق فروش سهام به‏ عامهء مردم و فراگیر نمودن آن چند فایده برای دولت دارد:

اولا می‏تواند بخشی از نقدینگی سرگردان را به خزانه‏ وارد نموده و کسری بودجه را موقتا جبران نماید.

ثانیا،سرمایه‏گذاری و کمکهای بلا عوضی که عمدتا برای حفظ سطح اشتغال به شرکتهای مورد معامله پرداخت‏ می‏شود،قطع کند،

ثالثا،اغلب شرکتها تا زمانی که دولتی هستند مالیات‏ چندانی نمی‏پردازند،اما به مجرد واگذاری به بخش‏ خصوصی،وزارت دارایی به سراغ آنها می‏رود،(گو این‏که در غرب-برعکس آن‏چه در ایران می‏گذرد،با برنامه‏های‏ خصوصی‏سازی طرح کاهش مالیات از بخشهای تولیدی‏ نیز مطرح می‏شود).

رابعا-در صورتی که دولت افزون‏طلبی‏های فن‏آوری‏ برای کشور داشته باشد می‏تواند سرمایه‏گذاریهای جدیدی‏ را برای گام نهادن به مراحل بالاتر،از پلکان تقسیم‏ بین المللی به کار بردارد.اما این فواید را دولت از طریق‏ فروش درصدی از سهام به سرمایه‏گذاران فراملی و سرمایه‏گذاران داخلی نیز می‏تواند به دست آورد.و برای‏ این هدف کافی است که فضای لازم برای امنیت‏ سرمایه‏گذاری فراهم شود،و از هبه نمودن‏"اموال عمومی‏ به این شخص حقیقی و حقوقی نزدیک به کانون‏های‏ قدرت اجتناب گردد.بنابراین چرا پای مردم را در این نوع از مشارکتها پیش می‏کشیم؟مگر مطالعه تطبیقی در این‏ زمینه انجام نداده‏اید؟تجربه کشورهای غرب نشان‏ می‏دهد که طرحهای‏"سهامداران مردمی‏"،اگرچه برای‏ دولت و بخش خصوصی مفید است،اما باری از دوش مردم‏ برنداشته است و به هیچ عنوان در چارچوب تحقق اهداف‏ عدالت اجتماعی قرار نداشته است،در سطور فوق به‏ شمه‏ای از منافع دولت اشاره شد،اما در ارتباط با"مفید نبودن‏"این طرح برای مردم می‏توان گفت:

اول،تجربه کشورهای دیگر نشان می‏دهد که معمولا سقف فروش سهام برای عامه مردم محدود می‏شود تا مبادا آنها ثروتمند شوند!(یعنی مثلا 10 سهم برای هر نفر در نظر گرفته می‏شود).

دوم،فروش سهام به مردم چند ماه پیش از پذیرش یک‏ شرکت در بورس اوراق بهادار و زیر قیمت واقعی صورت‏ میگیرد،تا پس از پذیرش و اعلام قیمت واقعی-که‏ معمولا بالاتر از قیمت فروخته شده به مردم است-سودی‏ ناچیز عاید آنها شود.

سوم این‏که یکی از اهداف گسترش سهامداران مردمی‏" سیاسی-اجتماعی‏"می‏باشد و دولت با آگاهی از تنش‏آفرین بودن برنامه‏های خصوصی‏سازی تلاش کند با واگذاری چند سهم به هر نفر،میان مردم و خیل کارگرانی‏ که اخراج می‏شوند.فاصله بیندازد،تا بحرانهای اجتماعی و سیاسی را خنثی کند.

چهارم،تجربه نشان داده است که در کشورهایی که دارای‏ پول قدرتمند هستند،حدود 80%مردم در کمتر از یک سال‏ و برای کسب ارزش افزوده ناچیز فوق الذکر،سهام محدود خود را در هان بازار ملی می‏فروشند و این بار سهام را همان حرفه‏ای‏های بورس خریداری می‏کنند.

و اما در ارتباط با کشور ما ایران نکات زیر بایستی برای‏ مردم روشن گردد:

اولا،در بورس تهران که-به دلیل عملکرد اشتباه کادر سیاسی-یکی از ضعیف‏ترین بورسهای منطقه‏ای به شمار می‏آید،تنها سهام یک الی دو زنجیره صنعتی از رشد نسبی و هرازگاه برخوردار هستند.

ثانیا موسسات دولتی که برای فروش گذاشته می‏شود، برعکس آنچه که در کشورهای غرب به چشم می‏خورد، عمدتا اردکهای لنگ‏3هستند و فاقد سودآوری‏ می‏باشند و سودآور نشان دادن تصنعی آنها برای پذیرش‏ در بورس،معمولا با ترفندهای حسابداری صورت میگیرد.

ثالثا،به دلیل ضعیف بودن پول ملی،حتی اگر سهام‏ خارج از بورس،و زیر قیمت به آنها فروخته شود،با پذیرش‏ سهام در بورس و افزایش قیمت آن،ارزش افزوده قابل‏ توجهی به جیب مردم نمی‏رود،مگر اینکه چند پیشنهاد مورد توجه قرار گیرد:

1)تا آنجا که امکان دارد تعداد سهام قابل واگذاری به‏ مردم(خارج از بورس)بالا برده شود،اما برای اجتناب از ورود سرمایه‏گذاران بزرگ در این مرحله،سقفی تعیین گردد (و یا کارت کارگری و کارمندی...ارائه شود)،

2)سهام خارج از چارچوب بورس اوراق بهادار به‏طور جدی زیر قیمت بازار به مردم فروخته شود،

3)سرمایه‏گذاری مردم به سوی برخی از زنجیره‏های‏ سودآور همچون‏"مواد غذایی‏"و"دارویی‏"هدایت شود،

4)شرکتهای قابل واگذاری مرحله انتقال به صورت‏ مختلط(اقلیت سهام دولتی و اکثریت مردمی)اداره شوند،

5)تمهیداتی پیش‏بینی شود تا شرکتهای خصوصی‏ شده مردمی،توسط یک‏"هسته مرکزی‏"از مدیران همان‏ شرکتها(با ایجاد انگیزه‏های کافی جهت مشارکت آنها) اداره شود و در فقدان این هسته،از روش عقد قرارداد مدیریت استفاده شود.

پی‏نوشت:

(1)-اسامی یاد شده مربوط به دو تن از سرمایه‏داران اروپایی‏ هستند P.MOUSSA-B.TAPY

(2)- SOCIETE GENERAL-PARY BAS

(3)-مقصود از اردکهای لنگ،شرکتهایی میباشد که در شرف‏ ورشکستگی قرار دارند.